

تأثیر مقامات حریری بر گلستان و بوستان سعدی

محمد علی محمدی، عضو هیات علمی دانشگاه یاسوج؛
drmohamadi38@yahoo.com

چکیده

یکی از آثار مهمی که بر کلام سعدی در گلستان و بوستان تأثیر بسزا داشته، مقامات حریری است. این کتاب را که مشحون از انواع ظرافت‌های کلام عرب است بحق می‌توان نمونه عالی فصاحت در ادب عرب شمرد. سعدی که سالها در بغداد می‌زیسته با این کتاب انس تمام یافته و اشاراتی که بویژه در بوستان دارد دلالت تام بر این علاقه و انس می‌کند. از مطالعه آثار سعدی و مقامات حریری و مقایسه آنها این نتیجه حاصل می‌شود که سعدی در بیان مطالبی تحت تأثیر مستقیم مقامات حریری است. این تأثیرات شامل دوجنبه لفظی و مضمونی و محتوایی است. نگارنده سعی دارد اثر پذیری کلام سعدی در بوستان و گلستان را از مقامات در این مقاله منعکس کند.

واژگان کلیدی: سعدی، مقامات حریری، گلستان، بوستان

۱- مقدمه

برای شناخت سیمای واقعی سعدی و رمز توفیق او در دل‌های مخاطبان خویش می‌باید آب‌شخورهای معرفتی وی را بشناسیم؛ او که به قول خودش گوی بلاغت ربوده، از هر خرمی توشه‌ی و از هر گوشه‌ی تمّتع یافته. در این میان، ذوق فطری و نبوغ او در نیل به پادشاهی ملک سخن البتّه سهم اصلی را داراست؛ اما طبعاً این، یگانه عامل توفیق او محسوب نیست. اگر به تنوع و گونه‌گونی در کلامش توجه کنیم، نیک در خواهیم یافت آن منابع معرفتی وی نیز متنوع بوده است. شاعری که برای طبقات مختلف جامعه رهنمود دارد و با هر کس به فراخور حال و ادراکش سخن می‌گوید، پرواضح است که از منابع گوناگون سیراب شده؛ بجز تجربیاتی که طی سفرهای فراوان اندوخته و داستان‌هایی که از آن سفرهای کرده (حجاز، صنعا، شام، لبنان و روم) و نکرده (بلخ، کاشغور و سومنات) نقل می‌کند، به نظر می‌رسد مهمترین منابع کلام او آثار منظوم و منثور عرب است. در باب تأثیر دیگران بر سعدی اگر خود به صراحت سخنی به میان نمی‌آورد، همانا مهارت و تبخّروی در ادب فارسی و عربی، خود گویای این تأثیر پذیری بود؛ چنان که استاد زرین کوب بر این معنا اشارت دارد:

والبتّه باتبخّری که او در ادب تازی و پارسی دارد، عجب نیست که آثاری از افکار دیگران در شعرونثروی انعکاس یافته باشد (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۷۸)

این تأثیر پذیری امریست طبیعی که نه در مورد سعدی بلکه در باب هر شاعر و نویسنده‌ی دیگری صادق است چنانکه استاد زرین کوب در این باب نگاه داشته اند:

سعدی مثل هر نویسنده دیگر از نفوذ تأثیر سنن و موارث گذشته‌ی ادبی نمی‌توانسته است برکنار باشد... و از آنچه گذشتگان برای اخلاف باقی نهاده اند، چشم بپوشد و از آن معانی هیچ به دل و جان خود راه ندهد پس ناچار آثار و اقوال هر نویسنده‌ی دیگر، هم از مخزن تجارب و آراء معاصران و مسموعات و مشهودات خویش ریشه می‌گیرد و هم از منابع و آثار و افکار قدما و آنچه در مطاوی کتب و متون صحف خوانده است، سیراب می‌گردد و این امر نیز به سعدی و گلستان اختصاص ندارد و در باره همه نویسندگان صادق است (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۹۷)

بر این اساس ادعای آوردن مطلبی که از منابع دیگران اثر پذیرفته باشد، از هرگونه بلیغ بدوراز واقعیت می‌نماید. آنچه نظامی در سبب نظم مخزن الاسرار در این باب ذکر می‌کند:

عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم گفت بگو گفته ام
شعبده تازه برانگیختم هیکلی از قالب نو ریختم
پایه درویشی و شاهی دراو مخزن اسرارالهی دراو
برشکر او ننشسته مگس نه مگس او شکر آلی کس
(نظامی، ۱۳۸۴: ۱۹)

اگر سخن او بدین وجه تعبیر گردد که می‌خواسته شیوه کلامی متفاوت با دیگران داشته باشد، به واقعیت نزدیک است؛ اما اگر منظورش آوردن کلامی بکر باشد که از کلام دیگران متأثر نبوده، سخن او را باید نوعی مبالغه شاعرانه به حساب آورد. چنانکه با مطالعه آثار پیشینیان و بویژه بزرگانی که به مشرب فکری او نزدیک بوده اند، می‌توان تا حد زیادی منابع معرفتی وی را شناخت و با یقین از تأثیرپذیری کلام او از آن بزرگان سخن گفت.

علاوه بر این باید گفت که موضوع تأثیر یک متن از متون پیشین خود امروزه به عنوان یک نظریه بسیار مفصل در مغرب زمین تحت عنوان "بینامتنیت" مطرح است. نظریه بینامتنیت بر آنست که هیچ متنی بدون پیشینه و بی تأثیر از متون گذشته بوجود نیامده و تدوین نشده است؛ هیچ متنی نمی‌تواند اولین متن باشد؛ به عبارت دیگر هرچه به عقب برگردیم و هرمتنی را از گذشته بررسی کنیم، مسلماً متونی دیگر بوده اند که عناصر سازنده و بوجود آورنده آن متن محسوب می‌شوند. نه تنها هیچ متنی بلکه هیچ جریان یا اندیشه‌ی بی‌بطور دفعی و بدون گذشته خلق و ایجاد نمی‌شود؛ بلکه همیشه از پیش چیزهایی وجود داشته که در خلق آنها مؤثر بوده است. انسان نمی‌تواند چیزی از هیچ بسازد بلکه باید تصویری خیالی یا واقعی از متن وجود داشته باشد تا ماده اولیه ذهن او شود و بتواند آن را همانگونه یا دگرگون بسازد. می‌توان گفت که در یک متن، هم مکالمه‌ی مستمر میان آن متن و متون بیرون از آن متن، جریان دارد و این متون ممکن است ادبی یا غیرادبی باشند؛ هم‌عصر همان متن باشند یا به سده‌های پیشین تعلق داشته باشند. (ایرنا ریما مکاریک، ۱۳۸۲: ۱۲۵)

نظریه بینامتنیت هرچند حاصل تلاش‌های فکری دانشمندان بزرگی همچون باختین روسی و رولان بارت و... است، اما مطرح شدن این نظریه یاد آور نام ژولیا کریستوا (۱۹۴۱) منتقد ادبی و رمان نویس بلغاری فرانسوی است. این نظریه همانطور که گفته آمد تنها در باب تأثیر متون بر یکدیگر بحث نمی‌کند بلکه فراتر از آن پیرامون موسیقی و فیلم هم این تأثیر و تأثر را مورد مطالعه قرار می‌دهد (همان منبع).

شاید بتوان گفت این نظریه مهمترین یا لاقول یکی از مهمترین نظریات ادبی قرن بیستم باشد؛ اما ذکر این نکته لازم است که در نظریه مزبور آرای گوناگون و متفاوت و احیاناً غیر متجانسی هست که کاملاً با موضوع مورد بحث ما یعنی تأثیر و تأثر متون بر یکدیگر، منطبق نیست. اگر آراء رولان بارت و باختین را در باب بینامتنیت مورد مطالعه قرار دهیم، به اموری بر می‌خوریم که حتی بحث تأثیر و تأثر متون را به این صورت که مورد نظر ماست عرضه تخطئه قرار می‌دهد. آقای دکتر نامور مطلق در مقاله‌ی بی که در روزنامه ایران به چاپ رسید، می‌گوید: بارت از همان آغاز و همراه با کریستوا می‌کوشد تا میان مفهوم بینامتنیت و مطالعه مربوط به تأثیر و تأثر آثار بر یکدیگر تفاوت قائل شود..... وی با اشاره به مقاله موسوم به "از اثر به متن" از قول رولان بارت می‌نویسد:

"بینا متن که تمام متن را در بر می‌گیرد، نمی‌تواند با خاستگاه متن اشتباه شود.... در ادامه می‌نویسد: بینا متن نزد بارت ویژگی گمگشتگی و پنهانی دارد؛ زیرا در متن توزیع شده و بسیار فراتر از نقل قولهای مستقیم است که مهمترین عناصر مطالعه در نقد سنتی محسوب می‌شود. نکته دیگر این است که بارت میان متن و اثر تفاوت قائل می‌شود. و با ویژگی‌هایی که برای متن و اثر جداگانه ذکر می‌کند، آنها را دو مقوله جدا از هم برمی‌شمرد و این مطالب با موضوع مورد بحث ما ارتباطی پیدا نمی‌کند.

تلاشهایی شده تا اصول نظریه بینامتنیت را به تمام و کمال بالوازم و فروع آن در ادب فارسی جاری و ساری بدانند؛ اما به نظر نگارنده این معنا همچون بسیاری از نظریات جدید ادبی، جامعه شناسی و روانشناسی تاحدی در ادب فارسی قابل مطابقت است و نه بتمامی.

به هر صورت در ادب فارسی هر متن ادبی اعم از نظم و نثر تحت تأثیر متون گذشته تدوین شده و شاعر یا نویسنده مواد خام گذشته را با نبوغ خود به صورتی نو و دلپذیر در می آورد و عرضه می کند و البته به نظر می رسد سعدی در این میدان پیشتاز است.

بیان مسأله

هنگام مطالعه یک متن منظوم یا منثور این سؤال در ذهن خواننده جستجوگر پیش می آید که مطالب مندرج در متن تا چه حد محصول اندیشه شاعر یا مؤلف است و چه مقدار از دیگران تأثیر پذیرفته. این معنا در باب کلام سعدی در گلستان و بوستان با توجه به تنوع و گونه گونی موضوعات، بیشتر به ذهن متبادر می شود. نظر به اینکه سعدی سالها در بلاد عرب زندگی کرده و بقول خودش ایام باهر کسی بسر برده، طبعاً در آثار بلیغ عرب غور فراوان کرده و در این میان به نظرمی رسد توجهی ویژه به کتاب مقامات حریری داشته که در آن روزگاران نمونه اعلای بلاغت در ادب عرب محسوب بوده است. این مقاله بر آنست که میزان تأثیر پذیری کلام سعدی در گلستان و بوستان را بررسد.

ضرورت و اهمیت تحقیق

همانگونه که پیشتر بیان شد، هر متن به طور طبیعی از متون پیش از خود یا گاهی معاصر خود بهره و تأثیر می پذیرد. روشن شدن این معنا که متن مورد مطالعه از کدام منابع و به چه میزان تأثیر پذیرفته، به روشن شدن ابهامات آن متن و در نتیجه شناخت بهتر متن مورد نظر منجر می شود. ضرورت پیگیری متون مؤثر بر یک متن از بدیهیات تحقیق است و اهمیت آن بر پژوهندگان آشکار.

پیشینه تحقیق

مسئله از قدیم الایام برای پژوهنده آثار سعدی این سؤال مطرح بوده که وی از کدام آبشخور سیراب شده و از چه مآخذی تأثیر یافته بعضی محققان بر آنند که میزان تأثیر پذیری سعدی از زبان و ادب عرب هنوز پایان نیافته و لذا نقد کلام سعدی بدرستی میسر نیست:

تاروژی که حد درگیری سعدی با زبان و ادبیات تازی و معارف اسلامی و اندازه دقیق تأثر وی از این عوامل بدقت مورد بررسی قرار نگرفته و حد انعکاس آثار گویندگان و سخن پردازان تازی زبان در شعر و نثر وی دقیقاً شناخته نشده است، به هیچ روی نمی توان نقدها و ارزیابی ها را جلی گرفت..... و درباره این شگرف ترین پدیده فرهنگ فارسی..... به داوری نشست. (مؤید شیرازی، ۱۳۶۳: ۶)

. آقای دکتر زرین کوب معتقد است که سعدی "از نثر نویسان عرب به جا حظ نظر دارد و تا اندازه یی شیوه بلاغت او را پیروی می کند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۲۸)

اما کسی که در روزگار ما به بررسی تأثیر پذیری سعدی از گذشتگان پرداخت، استاد عبدالعظیم قریب بود که در حد وسیع خود منابع و مآخذ گلستان را مشخص کرد. این مآخذ در حاشیه یک نسخه از گلستان آمده که آن نزد استاد زرین کوب بود و استاد یک بار در کتاب نه شرقی نه غربی، انسانی آن را به چاپ رساند و پس از وفات ایشان عیناً در کتاب حدیث خوش سعدی به چاپ رسید. بعضی منابع عربی که مستند سعدی بوده، عبارتند از: آثار ثعالبی نیشابوری، عقدالفرید ابن عبدالرّه و محاضرات راغب اصفهانی.

اما درباره بوستان، استاد زرین کوب در سال ۱۳۵۱ حواشی بوستان سعدی راتهیّه کرده و ضمن آن بعضی منابع استفاده سعدی را در آن کتاب آشکار کرده اند. این حواشی طیّ مقاله‌ی بی در کتاب دفتر ایام (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۹۱-۸۳) به چاپ رسید. علاوه بر آن دکتر حسینعلی محفوظ رساله‌ی خویش را به بیان تأثیر متنبی بر سعدی به رشته‌ی تحریر در آورد.

۲- بحث

۱-۲- مقامات حریری تألیف ابو محمد القاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری بصری (۵۱۶-۴۴۶) شامل پنجاه مقامه یکی از مهمترین متون ادبی عرب بشمار می‌رود. این اثر به سبب اشتغال بر داستانهای زیبا و وفور صنایع بدیعی و لوازم زیبایی کلام از دیرباز علاوه بر ادبای عرب، همواره مطمح نظر بزرگان ادب فارسی نیز بوده است. "بسیاری از ابواب ادب عرب نیز حفظ و روایت آن را از مبادی فنّ نثر نویسی به شمار می‌آوردند." (خطیبی، ۱۳۶۶: ۵۵۱)

گویا حفظ بعضی فقرات مقامات نزد ادبای فارسی زبان هم مایه‌ی مباحث بوده که صائب تبریزی نهایت تفاخر شخص خود را در جامه‌ی ابریشمین با حالت آنکه حافظ تمام مقامات حریرست مقایسه می‌کند:

خود آرا آنچنان بر جامه‌ی ابریشمین نازد که پنداری زبر دارد مقامات حریری را
(صائب، ۱۳۷۰: ۲۱۸)

به هر حال ادبا و شعرای مهمّ زبان فارسی هیچ گاه خود را از این کتاب بی‌نیا ز نمی‌دیده اند؛ اما در میان بزرگان ادب کسی به اندازه‌ی سعدی شیراز دلپسته‌ی مقامات حریری نیست و به همین دلیل در شعر و ادب فارسی بیشترین تأثیر از مقامات حریری را در کلام سعدی می‌یابیم. وی گلستان را به شیوه‌ی مقامات نگاشته و چنانکه شادروان ملک الشعرای بهار متذکر می‌شود:

"کتاب گلستان ثانی اثنین مقامات حمیدست" (بهار، ۱۳۶۹: ۱۲۵) که آن خود نیز تقلیدی خشک از مقامات حریری است. اگر یک اثر ادبی در زبان فارسی تحت تأثیر مقامات حریری و به همان اندازه هنرمندانه باشد، آن همان گلستان سعدی است؛ و الاً "هیچ گاه مقامه نویسی در نثر فارسی نتوانست جایی برای خود باز کند" (خطیبی، ۱۳۶۶: ۵۴۳)

هر مقامه این کتاب در قالب داستانی خیالی و غیرواقعی بیان شده و نویسنده تمام کوشش خود را مصروف تزیین کلام نموده است. چنین بنظر می‌رسد که داستان نزد حریری بستری جهت هنرنمایی‌های فراوان است و چنان که مولانا جلال‌الدین (وفات ۶۷۲) قصه را به منزله‌ی پیمانه‌ی بی برای بیان معانی می‌داند:

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی مثال دانه است (مولانا، ۱۳۷۹: ۳۶۳۸ د ۲)

در مقامه هم از داستان به قصد نشان دادن تفوق قدرت نویسندگی استفاده می‌شود. بدین جهت اصولاً داستانها از منظر داستان نویسی ارزش چندانی ندارند؛ گرچه نباید فراموش کرد که داستانهای مقامات حریری در مقایسه با مقامات حمیدی از جذّابیت بیشتری برخوردار است و خواننده را وادار می‌کند که داستانها را تا آخر دنبال کند.

نام هر مقامه عمدتاً مأخوذ از مکانی است که داستان در آنجا رخ داده و عنوان بیشترین مقامات از این دست است. عنوان بعضی هم مربوط به امریست که قصه پیرامون آنست؛ مانند مقامه‌ی دیناریه که در مدح و ذمّ دینار سخن رفته. مؤلف در هر مقامه شیرین کاری مخصوصی به کار بسته که آن مقامه را با مقامه‌ی دیگر متفاوت می‌کند بگونه‌ای که می‌توان ادعا کرد کمتر مقامه ایست که در کلیات با مقامه دیگر شباهتی داشته باشد.

در مقامه‌ی قهقریه رساله‌ی شامل صد کلمه به رشته‌ی تحریر در می‌آورد که تماماً به صورت مبتدا و خبر است و اگر جملات از آخر به اول هم خوانده شود یعنی جای مبتدا و خبر عوض گردد باز هم آن جملات دارای معنایی نیکوست.

در مقامه‌ی مراغیه مکتوبی دارد که واژه‌های بی نقطه و نقطه دار به توالی می‌آیند.

در مقامه ی سمرقندیه خطبه ای بی نقطه خوانده و در مقامه ی حلبیه نیز ده بیت بی نقطه ذکر می‌کند و به دنبال آن شش بیت دیگر می‌آورد که همه ی حروف تمام کلمات، نقطه دار است. در مقامه ی رقطاع حروف هر کلمه به تناوب نقطه دار و بی نقطه است.

اما راوی این مقامات شخصی نیک نفس به نام حارث بن همام است و مقامات از قول او با فعل *رَوَى* - *حَكَى* - *أَخْبَرَ* و *حَدَّثَ* آغاز می‌گردد. بنا به قول ابن قفطی، راوی که نامش حارث بن همام است، خود حریری است. وی اظهار می‌دارد که من این معنا را در یکی از شروح مقامات دیدم (دهخدا، علی اکبر و همکاران) اگر این مطلب که حارث بن همام - بنا به قول ابن قفطی - مأخوذ از حدیث نبوی باشد که می‌فرماید: *كَلَّمَ حَارِثٌ وَكَلَّمَ هَمَامٌ وَضَمْنَا هَمَانَ مَوْلَفٍ* یعنی حریری باشد، باز حریری در این امر که سیمایی بغایت نیکو از راوی به دست داده، مهارت و استادی فوق العاده در این کار مبذول داشته که غیر مستقیم خود را در ذهن خوانندگان نیک جلوه داده و بنظر می‌رسد که چنین سیمایی به واقعیت بسیار نزدیک بوده باشد. شخصی که پایبند احکام دین است؛ مطلقاً اهل گناه نیست و در انجام واجبات اتمامی فوق العاده دارد و حتی عمل به مستحبات را زیاد نمی‌برد؛ چنانکه دربدو ورود به شهر سمرقند قبل از نماز جمعه غسل بجا می‌آورد (سمرقندیه) و برای زیارت قبر پیامبر خدا از نامنی راهها نمی‌هراسد (طیبیه)

اما بحث از قهرمان اصلی داستان خود ماجرای غریب استاین ابوزید سروجی ظاهراً شخصی حقیقی است. اگر آنچه یاقوت حموی نقل می‌کند صحیح باشد و بتوان بدان استناد کرد، می‌توان به این نتیجه رسید که ابوزید سروجی وجود داشته و حریری با مبالغاتی که طی مقامات مختلف در باب وی روا داشته، از او شخصیتی افسانه ای ساخته است. یاقوت حموی به نقل از ابوبکر عبدالله بزّاز می‌گوید حریری گفت: ابوزید سروجی پیری تیز هوش و بلیغ و گدایی فصیح بود؛ روزی در مسجد بنی حرام در بصره بر ما وارد شد و سلام کرد و از مردم مال درخواست. یکی از فرمانداران حاضر بود و مسجد پراز فضل بود. فصاحت ابوزید و حسن کلام و نمکین بودن سخنش وی (فرماندار شهر) را به شگفت آورد ابوزید از اسارت فرزندش در روم سخن گفت..... شب همان روز عده یی از فضلا و دانشمندان بصره نزد من بودند من برای ایشان هر چه از آن سائل مشاهده کرده بودم و از عبارات لطیفش در رسیدن به مقصود شنیده بودم، بیان کردم. آنگاه هر یک از اهل مسجد از آن سائل، حکایتی مشابه آنچه من دیده بودم بیان کردند و در هر مسجدی لباس و آرایش خود را تغییر می‌داد و فضلش را به روشهای مختلف ابراز می‌کرد..... آنگاه من مقامه حرامیه را نوشتم سپس به نگارش سایر مقامات پرداختم... (یاقوت حموی، ۱۹۸۸: ۲۶۱)

اما اگر از بحث حقیقی یا افسانه ای بودن ابوزید بگذریم، بطور خلاصه باید گفت ابوزید سروجی پیرمردی جهان دیده است که به سبب همین جهان دیدگی و غربیتی به تعبیر سعدی ماستش دو پیمان آبت و یک چمچه دوغ و طبعاً بسیار دروغ می‌گوید. مردی است فوق العاده مکار که دین و شریعت و اخلاق و همه فضایل را فقط وسیله یی جهت کسب ثروت بیشتر کرده و همچون بت عیار هر لحظه به رنگی در می‌آید و در هر شهری با کسوتی دیگر ظاهر می‌شود؛ دارای شخصیتی بی پروا و متناقض و در یک کلمه ناپرهیزگار. سعدی این چهره را شناخته و در ضمن حکایتی در بوستان آن را منعکس کرده:

زباندانی آمد به صاحب‌دلی که محکم فرومانده ام در گلی

و پس از دروغهایی که می‌بافد و می‌لافت، آن صاحب‌دل، درستی دو در آستینش می‌نهد و سعدی می‌گوید

زرافتاد در دست افسانه گوی و زانجا برون شد چو زرتازه روی

یکی گفت شیخ این ندانی که کیست؟ برو گر بمیرد نباید گریست

هنر سعدی در تصویرگری شخصیت ابوزید اینجا آشکار می‌شود که این گدای زبان آور را در مکر و حيله و زبان بازی نه هم‌تراز بل فراتر می‌نماید.

گدایی که بر شیر نر زین نهد ابوزید را سب و فرزین نهد (سعدی، ۱۳۶۳: ۲۵۷)

به هر صورت این ابوزیدظاهری ژولیده و لباسهایی کهنه برتن دارد و دندانهایش زرد و چهره اش کریه؛ چنانکه گاه حارث بن همّام از روی دندانهایش او را می‌شناسد (مقامه رقطاع، ۲۰۶) گرچه در مواردی نادر همچون مقامه حجریه (۳۸۸) بانظافت ظاهر می‌شود. در هر شهری تنها یک بار وارد می‌شود و مدتی اندک در آن شهر می‌ماند؛ در غیر این صورت مردم او را می‌شناسند و اعتبار اولین خود را از دست می‌دهد.

او مردی باهوش است که معمولاً کمتر سخن می‌گوید؛ تا آنکه فرصتی بدست آورد؛ به محض حصول فرصت دیگر کسی را یارای مقابله و عرض اندام با او نیست. وی با وجود ضعف و پیری فردی است عیاش و خوشگذران و در ارتکاب گناهان کبیره جسور است؛ چنانکه در مقامه صنعانیه به نقل از حارث بن همّام، ابوزید جمعی را پیرامون خود جمع کرده و آنقدر از فریب دنیا و غفلت از آخرت مردم را می‌ترساند که همگان به گریه می‌افتند و پس از آنکه دلوی از مال هدایایی مردم جمع می‌کند، می‌رود و حارث در تعقیب او تا آنکه وی را بر سر سفره کباب و شراب همراه با غلامکی مشاهده می‌کند و پس از دیدن حارث صراحتاً اعلام می‌دارد که پنجم راتور صیدی کردم تا بدان همگان را بفرییم و روزگار مرا وادار کرده که چنین کنم و با وجود این هرگز از گردش روزگار ترسیده‌ام؛ چنانکه در مقامه ساسانیه هم فرزندش را به مکرو فریب توصیه و ترغیب می‌کند و جز آنهادر موارد متعدّد از فریب خود سخن می‌گوید. در مقامه کوفیه هم حارث بن همّام بعد از محادثه‌یی که با وی دارد، اظهار می‌کند که: او به من نگرست همچون نظر کردن نیرنگ باز به نیرنگ خورده (حریری، ۱۳۶۴: ۴۶). بحث در باب شخصیت ابوزید بسیار مفصل است و به همین مقدار اکتفا می‌شود.

۲-۲- پیرامون سبک و شیوه نگارش مقامات حریری مطلب بسیار طولانی است؛ بناچار اختصاراً به مواردی اشاره می‌شود.

حریری در کتاب مقامات تنها یک هدف داشته و آن عرضه و سعت اطلاعات علمی و هنرمایی اوست. صنعت اصلی مقامات حریری همچون مقامات دیگر سجع پردازی است. بجز آن، انواع صنایع بدیعی لفظی و معنوی را به فراوانی بکار برده؛ به گونه‌یی که

هیچ صفحه‌یی نیست که از این صنایع خالی باشد. استفاده فراوان و بجا از آیات قرآن چه آوردن عین آیه یا همراه با تغییر بعضی کلمات یا اشارات از ویژگیهای نثر حریری است. احادیث نبوی نیز زینت بخش آنست. استشهاد و تمثیل در مقامات کم نیست و علاوه بر اینها آنچه در مقامات به جهت نشان دادن فضل و دانش مؤلف خودنمایی می‌کند، اشاره‌های تاریخی اوست که معمولاً اهل دانش از آن بیخبرند یا کمتر اطلاع دارند. نظیر: الشّیخ الذّی سنّ القری پیری که مهمانی را سنّت نهاد (کوفیه: ۴۴) که منظور حضرت ابراهیم است و به نظر می‌رسد حکایت سعدی در بوستان در باب حضرت ابراهیم با توجه به اشاره حریری به همین صفت مهمان نوازی آن حضرت بوده... یا عبارت فقلّدوه فی هذا الأمر الزّعامه تقلید الخوارج أبانعامه (مراغیه: ۵۱) که کنیه قطری بن الفجاءه خارجی بود یا عبارت غشینی ندامه الفرزدق حین أبان النّوار (اسکندریه: ۷۹) که اشاره دارد به پشیمانی فرزدق زمانی که همسرش نوآرا را طلاق داد و نیز کسعی که مثل در پشیمانی است یا مثل بودن سلیک در دویدن (رحبیه: ۸۰)

توانایی حریری در شاعری نیز حدیثی مفصل است که امکان ورود به جزییات آن نیست. مؤلف در این مقوله نیز شیرین کاریهای فراوان دارد که از جمله آنها اشعار تمام مطلعی است که دو مورد جالب آن رادر مقامه دیناریه می‌بینیم و بویژه الزام حرف قاف و نیز قصیده‌یی تمام مطلع با الزام حرف لام که تنها از عهده زبان دانی بی نظیر برمی‌آید. در مقامه کوفیه سعی می‌کند ابوزید را (و در حقیقت خود را) برتر از بحتری نشان دهد؛ اما به هر حال خواننده متوجه فضل تقدّم و تقدّم فضل شاعر نامبرده می‌شود.

تلفیق نظم و نثر بگونه‌یی که هیچ یک بردیگری از نظر بلاغت رجحان نداشته باشد، از ویژگیهای مقامات حریری است و از این جهت به جرأت می‌توان گفت که سعدی در تألیف گلستان به آن نظر تام داشته است. به هر حال تهیه فهرستی از ظرافتهای کلام در مقامات حریری کاری دشوار است. هر صفحه‌یی از مقامات مشحون از انواع این ظرافتهاست

وجالب تر آنکه در هر مقامه شیرین کاری است و در مقامه دیگر از لونی دیگر آنچه سعدی در باب سخن خود گفته، بی تردید از نگاه خواننده صاحب ذوق در مورد مقامات حریری صادق است:
هر باب ازین کتاب نگارین که بر کنی همچون بهشت گویی از آن باب خوشتر است (سعدی، ۱۳۶۳: ۴۳۷)

۲-۳- تأثیرات لفظی سعدی از حریری

۱- آجل و عاجل

در مصرع: **وَبِعِ آجَلٍ مِّنْكَ بِالْعَاجِلِ** (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۵)
و بفروش نسبه راز تو به نقد (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۱۸)
راحت آجل به تشویش آجل منغص کردن خلاف رأی خردمندان است. (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۶)

۲- به حکم ضرورت

و **سَلَّمْتُ بِحُكْمِ الضَّرُورَةِ** (حریری، ۱۳۶۴: ۳۵۸)
به حکم ضرورت تسلیم شدم. (گلشاهی، ۱۳۸۷: ۴۰۵)
که فردا چوپیک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان در کشی (سعدی ۱۳۶۸: ۵۳)
به حکم ضرورت با ضریری عقد نکاحش بستند. (همان، ۱۰۷)
به حکم ضرورت خسته و مجروح در پی کاروانی افتاد. (همان، ۱۲۴)
سخن جز به حکم ضرورت نگفتی. (همان، ۱۵۵)
شیرمردان را به حکم ضرورت در نقبها گرفته اندو کعبها سفته. (همان، ۱۶۵)

۳- جوع و هجوع

أَلَلَهُمْ إِلَّا أَنْ تَقِدَّ نَارَ الْجُوعِ وَتَحُولَ ذُونَ الْهُجُوعِ (حریری، ۱۳۶۴: ۳۲)
مگر که می افروزد آتش گرسنگی و جدا او کند حایل شود میان مردم و خواب (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۲)
همه شب نبودش قرار و هجوع زتسیح و تهلیل و ما را زجوع (سعدی، ۱۳۶۳: ۸۹)

۴- حدیث و خبیث

مَا عِنْدَكَ مِنَ الْحَدِيثِ عَنِ الْخَبِيثِ؟ (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۴)
چیست نزد تو از حدیث از آن خبیث؟ (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۱۸)
تمامش بکشمم به سنگ آن خبیث که از مرده دیگر نیاید حدیث (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۸۰)

۵- طعن و ضرب و حرب

أَنَا مِنْ نُّظَارَةِ الْحَرْبِ لَأِ مِنْ أَبْنَاءِ الطَّعْنِ وَالضَّرْبِ (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۷)
من از نظاره جنگم نی از ملازمان نیزه زدن و تیغ زدن (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۲۰)
من آنم که در شیوه طعن و ضرب به رستم در آموزم آداب حرب (سعدی، ۱۳۹۱: ۳۶۳)

۶- طیش و عیش

وَ أَنْ اسْتَرَأْتُونِي خَامِرَهُمُ الطَّيْشِ وَ لَمْ يَصْفُ لَهُمُ الْعَيْشُ (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۴)
و اگر درنگ و دیر سازید مرا، درپوشد بریشان سبکساری و صافی نباشد مرا عیش (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۱۷)
گردش زمان عیش ربیع آن را به طیش خریف مبدل نکند (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۴)

۷- عشاء و عشاء

يَا هَذَا إِنَّكَ حَضَرْتَ بَعْدَ الْعِشَاءِ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا فَضْلَاتُ الْعِشَاءِ . (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۰)
ای فلان تو حاضر آمدی پس از شبانگاه و نماندست مگر فضلتهاش شام. (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۱۴)
یکی تحرمة عشا بسته و دیگری منتظر عشا نشسته؛ هرگز این بدان کی ماند؟ (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۳)

۸- غراب البین

إِلَى أَنْ نَعَبَّ بَيْنَنَا غَرَابَ الْبَيْنِ (حریری، ۱۳۶۴: ۲۴۶)
 تا که بانگ کرد میان ما کلاغ فراق. (رواقی ۱۳۶۵: ۲۱۵)
 وَفِي غَدَا زَجْرُ غَرَابِ الْبَيْنِ. (حریری، ۱۳۶۴: ۲۰۶)
 و فردا بانگ برخوادم زد بر کلاغ جدایی. (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۸۱)
 واستظار غراب البین بعد وقوعه. (حریری، ۱۳۶۴: ۳۷۵)
 پیرید کلاغ فراق پس از فرونشستن او. (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۳۴)
 گفتی نعیب غراب البین در پرده الحان اوست. (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۳۱)
 يَا غَرَابَ الْبَيْنِ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ. (همان، ۱۳۹)

۹- مداعبت و ملاعبت

فَمَتَلْتُ مَقَالَهُ فِي مَرَاةِ الْمُدَاعِبِ وَمَعْرِضِ الْمَلَاعِبِ. (حریری، ۱۳۶۴: ۲۸۱)
 صورت کردم گفتار او را در آینه مزاحها و جای عرصه بازیانه‌ها. (رواقی، ۱۳۶۵: ۲۴۸)
 چندانکه بساط مداعبت گسترد و نشاط ملاعبت کرد، جوابش نگفتم. (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۳)

۱۰- نُبَاح

وَحَسَاتُهُ عَنِ النَّبَاحِ. (حریری، ۱۳۶۴: ۳۶۹)
 دور کرد او را از بانگ سگ کردن. (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۲۹)
 زویرانه عارفی ژنده پوش یکی را نُبَاح سگ آمد به گوش
 (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۲۹)

ب- مضامین مشابه

در این قسمت از مضامینی سخن می‌رود که سعدی از حریری اقتباس کرده و در حکایاتی از گلستان یا بوستان به کار برده. این مضامین گاه در حد یک عبارت است و گاه موضوع یک حکایت.

۱- تأثیر بر افراد دور

وَبِكِي حَتَّى أَبْكِي الْبُعْدَاءَ. (حریری، ۱۳۶۴: ۲۸۰)
 بگریست تا دوران را بگریانید (رواقی، ۱۳۶۵: ۲۴۷)
 " رونده ای در کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد و نعره ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش. گفتم ای سبحان الله دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر، دور (سعدی ۱۳۶۸: ۹۰)

۲- ناتوانی در سؤال و جواب

إِلَى أَنْ خَلَّتِ الْجَعَابُ وَنَفَدَ السُّؤَالُ وَالْجَوَابُ. (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۸)
 تا که تهی گشت تیر دانه‌ها و بگذشت سؤال و جواب (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۲۱)
 نمونه‌های دیگر:

حَتَّى إِذَا تَلُّتُ كِنَانَتِي (حریری، ۱۳۶۴: ۳۵۰)

تا چو تهی کردم جعبه خود (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۰۸)

لَمْ يَبْقَ فِي كِنَانَتِي مِرْمَاءٌ (حریری، ۱۳۶۴: ۲۶۵)

نماند در جعبه من تیر نشانگی (رواقی، ۱۳۶۵: ۲۳۳)

وَاسْتَنْتَلَ كِنَانَتَهُمْ (حریری، ۱۳۶۴: ۲۸۷)

فرور ریختن خواست جعبه‌های ایشان را. (رواقی، ۱۳۶۵: ۲۵۲)

تا نقد کیسه همت همه در باخت و تیر جعبه حجت همه بینداخت. (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۶)

۳- دست آویختن به دامن

فَعَلِقْتَ الْجَمَاعَةَ بِذَيْلِهِ (حریری، ۱۳۶۴: ۲۸۷)

در آویختند گروه به دامن او. (رواقی، ۱۳۶۵: ۲۵۲)

ثُمَّ اغْتَلَقَ كُلُّ مَنْبَذِيْلِهِ (حریری، ۱۳۶۴: ۱۴۲)

سپس هریک از ما در دامنش آویخت. (گلشاهی، ۱۳۸۷: ۱۸۹)

حالی که من این حکایت بگفتم، دامن گل بریخت و در دامنم آویخت. (سعدی، ۱۳۶۸: ۴۹)

زلاحولم آن دیو پیکر بجست پری پیکراندر من آویخت دست

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۵۷)

۴- در باره سحبان وائل

نزد حریری کمتر ادیبی به اندازه سحبان وائل (متوفی ۵۴ هجری قمری) ارج و منزلت دارد. گویا فصاحت سحبان برای او مثل اعلای فصاحت است و گاه که بخواهد بعضی را در اوج فصاحت نشان دهد، آنها را با سحبان مقایسه می‌کند. وی در سه موضع از او یاد کرده است:

وَسَحَّبُوا عَلَيَّ سَحْبَانَ ذَيْلِ النَّسِيَانِ. (حریری، ۱۳۶۴: ۴۰)

و کشیده بودند بر سحبان و ایل دامن فراموشی ای او را ذکر می‌نمود در میان ایشان. (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۰)

وَلَوْ مَلَكَ فَصَاحَتَهُ سَحْبَانَ وَائِلٍ. (حریری، ۱۳۶۴: ۴۸)

و اگر چه پادشاهی دارد برشیدا زبانی سحبان و ایل. (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۷)

وَبُنْسِي سَحْبَانَ كَلَّمَا أَبَانَ. (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۸)

و فراموش گردانیدی سحبان را هر گاه بیان کردی (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۲۱)

حَاوَرْتَهُمْ فَوَجَدْتُ سَحْ..... بَانَ لَدَيْهِمْ بِاقِلَا (حریری، ۱۳۶۴: ۱۳۳)

سخن گفتم با ایشان، بیافتم سحبان وائل را نزد ایشان چو باقل گنگ. (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۱۶)

سعدی نیز در دو موضع از سحبان یاد کرده است یک بار در گلستان و دیگر در بوستان:

سحبان و ایل را در فصاحت بی نظیر نهاده اند. (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۲۹)

توان در بلاغت به سحبان رسید نه در کنه بیچون سحبان رسید (سعدی، ۱۳۶۳: ۳۵)

۵- دو شدن مصیبت

حَتَّى صَارَ الرَّؤْءُ فِيهَا رُؤْءَيْنِ. (حریری، ۱۳۶۴: ۱۸۲)

تا گشت مصیبت در آن، دو مصیبت (گلشاهی، ۱۳۸۷: ۱۵۲)

وَيْلٌ أَهْوَنُ مِنْ وَيْلَيْنِ. (حریری، ۱۳۶۴: ۲۱۹)

و یک ویل آسان تر از دو ویل (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۹۲)

گفت: تا مصیبت دوشود یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه. (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۲۸)

۶- کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

وَأَنْ لَنْ يَحْكَّ جِلْدِي مِثْلُ ظَفْرِي (حریری، ۱۳۶۴: ۲۷۶)

و که نخارد پوست مرا مانند ناخن من. (رواقی، ۱۳۶۵: ۲۴۳)

به غمخوارگی چون سرانگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من (سعدی، ۱۳۶۳: ۷۹)

۷- منتظر نان شب

عِبَارَتٌ مُضْطَرٌّ إِلَى الْعِشَاءِ (حریری، ۱۳۶۴: ۱۲۳)

درمانده شدم به طلب شام (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۰۸)

بی اختیار عبارات: یکی منتظر عشا نشست (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۶۴) را به ذهن متبادر می‌کند (با توجه به شباهت دو واژه مضطر و منتظر)

۸- تیری که بر حسب اتفاق (ونه به سبب مهارت تیرانداز) به هدف می‌خورد:
فَرُبُّ رَمِيَةٍ مِّنْ غَيْرِ رَامٍ (حریری، ۱۳۶۴: ۱۲۳)

باشد که تیر راست آید نه از تیر انداز (رواقی، ۱۳۶۵: ۱۰۷)

چه بسا پرتاب تیر که بدون پرتاب کننده است (گلشاهی، ۱۳۸۷: ۱۷۰)
نظیر آن مضمون در گلستان در پایان حکایت مشت زن آمده است:

گه بُودَ کَرِ حَکِیمِ رُوشنِ رَایِ بر نیاید درست تدبیری

گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۲۶)

۹- خطر تلون مزاج صاحبان قدرت، مانعی برای پذیرفتن مسؤولیت

در مقامه مراغیه پس از آنکه والی شهر به مرتبه علمی ابوزید پی برد، از وی درخواست تا سمت دیوان انشاء را به عهده گیرد؛ اما او از پذیرفتن آن سر باز زد و چنین سرود:

لِحُبِّ الْبِلَادِ مَعَ الْمَتْرِبَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مَعَ الْمَرْتَبَةِ

لِأَنَّ الْوَلَاةَ لَهُمْ نَبْوَةٌ وَمَعْتَبَةٌ يَأْلَهَا مَعْتَبَةٌ

وَلَا يَخْدَعَنَّكَ لُئُوعُ السَّرَابِ وَلَأَتَاتِ أَمْرًا إِذَا مَا شَبَبَهُ (حریری، ۱۳۶۴: ۵۶)

هر آینه بریدن شهرها بادرویشی دوستر به من از درجه عمل زیرا که والیان را بازمیدگی و عتابی و خشمی باشد و عجب خشمی و نباشد در میان ایشان کسی که پرورد خوبی را و نه آنکه بیفزارد آن را که ترتیب کرده باشد. مفریباندا ترا درویشیدن گوراب و میا به کاری چوشوریده باشد چون اشتباه آرد (رواقی، ۱۳۶۵: ۴۵-۴۴)

سعدی نیز در حکایت ۱۵ گلستان در باب آن وزیر که معزول شد و به حلقه درویشان آمد، گوید: و حکما گفته اند از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند. (سعدی، ۱۳۶۳: ۵۰)

و باز در حکایت بعد سعدی مستقیماً به یکی از رفیقان که شکایت روزگار نامساعد بنزد او آورده بود گفت: "عمل پادشاهان ای برادر دو طرف دارد امید و بیم یعنی امیدنان و بیم جان و خلاف رأی خردمندان باشد بدان امید متعرض این بیم شدن (همان: ۵۱)

۱۰- طلب بخشایش برای جهانگرد دروغگو

يَأْمَنُ يَطْنِي السَّرَابَ مَاءً لَمَّا رَوَيْتَ الَّذِي رَوَيْتُ

مَا خَلَّتْ أَنْ يَسْتَسِيرَ مَكْرِي وَأَنْ يُخِيلَ الَّذِي عَنَيْتُ

فَمَهْدِ الْعُذْرَ أَوْ فَسَامِحَ إِنْ كُنْتُ أُجْرَمْتُ أَوْ جَنَيْتُ (حریری، ۱۳۶۴: ۴۷-۴۶)

ای آنکه گمان برد سراب را آبی چون روایت کردم آنکه روایت کردم

پنداشتم که پنهان ماند و نماند دانی مکر من و تو در خیال افکنی آنچه من می‌خواستم

بگستران عذر یا مسامحت کن اگر بودم جرم کردم یا جنایت کردم (رواقی، ۱۳۶۵: ۳۶-۳۵)

در حکایت نقل شده از گلستان، آن شیاد که گیسوان می‌بافت و قصد فریب داشت تا خود را علوی بنماید و با قافله حجاز به شهر آمد که نشان دهد از حج باز گشته و شعرانوری را به خود بسته بود، امید داشت که رازش فاش نشود؛ اما شد، همین عذر خواهی را می‌بینیم:

گر از بنده لغوی شنیدی ببخش جهان دیده بسیار گوید دروغ (سعدی، ۱۳۶۳: ۶۵)

برخی از مشابهت‌ها، در ساختار حکایات مقامات و حکایات بوستان واقع شده است از جمله:

۱۱- شباهت مقامه فراتیته حریری با حکایت دانشمند در باب چهارم بوستان

مضمون این مقامه شباهت تام دارد با حکایت بوستان. جز آن که سعدی در نقل داستان خود و اقتباس از مقامه فراتیه، دستکاری‌هایی کرده است.

در مقامه فراتیه، راوی با گروهی از منشیان ادیب همراه می‌شود که از خلق و خوی ایشان تمجید بسیار کرده و در واقع آنها را مثل اعلای نیک محضری و حسن جوار می‌داند. وی به همراه آن گروه سوار بر کشتی می‌شود و در آن کشتی پیرمردی را می‌بیند که لباسی کهنه بر تن و دستاری زرد و پوسیده بر سر دارد. آن گروه دیدار وی را ناخوشایند می‌شمردند و با کسی که به او اجازه سوار شدن بر کشتی داده، درشتی می‌کنند و حتی نزدیک است که پیرمرد را از کشتی بیرون کنند. نکته متناقض داستان همین است که افرادی که راوی، آنها را خوش معاشرت‌ترین هم‌نشینان محسوب می‌دارد، چگونه است که به حسب ظاهر و فقط به دلیل کهنه پوشی پیرمرد، تا این حد تحمل وی بر ایشان سخت می‌نماید. به هر حال، او عطسه می‌کند و خود "الحمد لله" می‌گوید؛ اما از کسی "یرحمک الله" نمی‌شنود. پیر، این حال را تحمل می‌کند و سخنی بر زبان نمی‌راند؛ اما منتظر فرصتی است که به تعبیر حریری - به یاری ستم‌دیده (خودش) قیام کند (یبتظر نصره المبعی علیه).

اجمالاً بحث ادبی میان ایشان در می‌گیرد و سخن در باب برتری استیفا و انشاء و دلایل تفوق یکی بر دیگری به میان می‌آید؛ اما طرفداران هیچ یک از دو گروه نمی‌توانند بر گروه دیگر فایق آیند. کهن جامه فرصت راغنیمت شمرده شروع به سخن می‌کند و دو گروه مباحثه‌کننده را به خلط مباحث غلط و درست متهم می‌کند و سرانجام به تفصیل تمام، حق مطلب را در باب هر دو گروه منشیان و مستوفیان ادا می‌کند.

راوی که خود از شاهدان ماجراست، سوگندان غلیظ می‌خورد که از آن سخنان، بوی ابوزید سروجی می‌شنود و ابوزید نیز حدس او را تأیید می‌کند. اهل مجلس هر چه سعی می‌کنند از پیرمرد دلجویی کنند و هدایایی به او ببخشند، نمی‌پذیرد و مراتب اندوه و گله خود را به ایشان گوشزد می‌کند و پس از انشاد اشعاری که مضمون آن اندرز به داوری عجولانه نکردن است، سرانجام از ملاح توقف کشتی را درمی‌خواهد و فوراً پیاده می‌شود و می‌رود. آنگاه همه اهل مجلس از رفتاری که با او کرده بودند، پشیمان می‌شوند و هم پیمان می‌گردند که دیگر هیچ کس را به سبب کهنگی لباس حقیر ندارند و شمشیر پوشیده در نیام را نیز.

اما در حکایت دانشمند بوستان، صحنه به گونه‌ای دیگر عوض می‌شود اینجا کهن جامه، فقیه است و نه ادیب؛ و اصولاً مجلس علم دین است و مباحثه دینی. بزرگ مجلس قاضی است و فقیهان. کهن جامه تنگ‌دست بر صرف ایوان قاضی بر می‌نشیند و چون با بی‌مهری بزرگان مجلس و معرف مواجه می‌شود، با دلی پردرد پایین مجلس می‌نشیند و مانند ابوزید مترصد فرصتی جهت نشان دادن برتری خود می‌شود؛ اما سعدی به این معنا اشاره ای نمی‌کند. در مجلس مباحثه دینی در می‌گیرد:

فقیهان طریق جـدل ساختند	لم ولا اسـلم در انداختند
گشادند برهم درفتنـه باز	به لا ونعم کـرده گردن فراز
توگفتی خروسان شاطر به جنگ	فتادند درهم به منقار و چنگ
یکی بیخود از خشمناکی چومست	یکی بر زمین می‌زند هر دو دست
فتادند در عقده ای پیچ پیچ	که در حل آن ره نبردند هیچ (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۱۹)

آنگاه فقیه کهن جامه، با فریادی ایشان را به باد انتقاد می‌گیرد که به جای استدلال معنوی تنها به برجسته کردن رگ گردن - که نشانه خشم است - اکتفا کرده اند و از ایشان در می‌خواهد به او اجازه سخن بدهند، وقتی به سخن می‌آید همه رامسحور کلام خود می‌کنند..... و بقیه ماجرا شبیه مقامه فراتیه است؛ اما سرانجام حکایت هم مطلبی افزون بر مقامه فراتیه دارد. ابوزید از کشتی بیرون می‌رود و برای کسی امکان تعقیب او نیست. کهن جامه از مجلس خارج می‌شود و نقیب به دنبالش می‌رود و از هر کسی درباره او می‌پرسد. به نظر می‌رسد اینجا اوج شیرین کاری سعدی ظاهر می‌شود و آن این است که از میان کسانی که نشانی فقیه کهن جامه را پرسیدند:

یکی گفت از این نوع شیرین نفس در این شهر سعدی شناسیم و بس (همان، ۱۲۰)

و با ایهامی که در این شعر است، دقیقاً معلوم نمی‌شود آیا شخص مورد نظر همان سعدی است یا کسی دیگر. و آیا این شهر همان شیراز است یا جای دیگر؟ گرچه با توجه به این بیت:

وزان جا جوان روی همّت بتافت برون رفت و بازش نشان کس نیافت

ممکن است ذکر "جوان" قرینه‌ای باشد که اگر شخص مورد نظر همان سعدی بوده، بگوییم واقعه در شهری دیگر اتفاق افتاده.

۱۲- شباهت نسبی مقامه رقطاع با حکایت عابد با شوخ دیده

در این مقامه، راوی یعنی حارث بن همّام در دو بازار اهواز وارد می‌شود در حالی که باسختی و فقر شدید مواجه است. از آنجا به اندازه‌ی دو منزل دور می‌شود و در بیابان به خیمه‌ای می‌رسد که در آن پیری توانگر با غلامانی که لباسهای فاخر بر تن آنان است، نشسته. راوی با آن پیر همنشین می‌شود و از خنده او و پیدا شدن دندانهایش درمی‌یابد که همان ابوزید سروچیست. راوی از ابوزید سبب توانگریش را می‌پرسد و ابوزید از دادن پاسخ امتناع می‌ورزد تا سرانجام روزی ماجرای توانگر شدن خود را بیان می‌کند:

"وقتی در شهر طوس فقیر و درمانده شده، این فقر منجر به وام گرفتن از فردی بخیل می‌شود و آن بخیل وی را در فشار و مضایقه قرار می‌دهد؛ تا جایی که به کشاندن او نزد قاضی پای می‌فشارد. پیرمرد غریب هرچه التماس و خواهش می‌کند، سودی نمی‌بخشد. بناچار بین بدهکار و طلبکار دشمنی و نزاع درمی‌گیرد و خواه ناخواه کار به قاضی و حاکم می‌کشد. آنگاه که به دیدار امیر طوس می‌رسند، پیر کاغذی سپید و دواتی می‌خواهد و رساله‌ای می‌نویسد و در آن به ترتیب از کلمات نقطه دار و بی نقطه استفاده و شرح حال خود را بیان می‌کند و استدعای خلاص از دست طلبکار بخیل را عرضه می‌دارد. امیر با خواندن نامه پیرمرد و پی بردن به مراتب فضلش، فوراً به پرداخت قرض وی اقدام می‌کند و او را برگزیده خویش می‌گرداند.

اما سعدی همین معنا را با اختصار تمام و بدون حشو و زوائد در داستانی بیان می‌کند:

زبان دانی آمد به صاحب‌دلی که محکم فرومانده ام درگلی

بقیه حکایت اینست که یکی از من ده درم طلبکار است و برای گرفتن وجه هر روز از طلوع آفتاب در خانه مرا می‌زند؛ گویی خدا غیر از این ده درم به او نداده است. آنقدر در این باب سخن می‌گویدی که صاحب‌دل، دو دینار کامل در آستینش می‌نهد. زبان دان غنیمت یافته، تازه روی از آنجا بیرون می‌رود.

یکی گفت شیخ این ندانی که کیست بروگر بمیرد نباید گریست (سعدی، ۱۳۶۳: ۸۲)

گوینده در اینجا گدای زبان آور را در حیل گری و فریبکاری فراتر از ابوزید می‌بیند؛ اما شیخ به او پاسخی درخور می‌دهد.

گدایی که بر شیر نر زین نهد ابوزید را اسب و فرزین نهد (همان)

از مقایسه مقامه رقطاع و این حکایت سعدی به شباهت نسبی یا به عبارت دیگر اقتباس سعدی از مقامه حریری پی می‌بریم؛ بویژه که در این حکایت نام ابوزید را به صراحت می‌برد.

۳- نتیجه گیری

از مقایسه بوستان و گلستان با مقامات حریری به نتایج دست می‌یابیم که به اختصار ذکر می‌شود

۱- سعدی انس فراوان با کتاب مقامات حریری داشته و به نظر نگارنده تأثیر کتاب مزبور بر کلام سعدی بیش از مقامات حمیدیست.

۲- بعضی واژه‌های مقامات حریری را سعدی ظاهراً اولین بار در زبان فارسی وارد کرده و فارسی زبانها به سبب اقبال به گلستان و بوستان با آن واژه‌ها مأنوس شده اند مانند دو واژه عشا و عشا

۳- تأثیر مقامات حریری بر بوستان بیش از گلستان است علی‌رغم آنکه گلستان از نظر ساختاری شبیه مقامات است.
۴- اقتباس سعدی از تصاویر بعضی داستانهای مقامات، بویژه اقتباس از مقامه فراتیه در حکایت دانشمند برای خوانندگان جذاب‌تر از تصاویر دیگر است.

منابع و مآخذ

- ایرنا ریما مکاریک (۱۳۸۸) دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مه‌رمان مهاجر و محمدنبوی. مرکز پخش کتاب گزیده بهار، محمدتقی (۱۳۶۹) سبک‌شناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- جلال‌الدین بلخی، مثنوی معنوی. (۱۳۷۹) تصحیح دکتر محمداستعلامی. انتشارات زوار.
- الحریری البصری، ابو محمد القاسم بن محمد بن عثمان (۱۳۶۴)، مقامات حریری، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی. خطیبی، حسین (۱۳۶۶) فن‌نثر در ادب فارسی، تهران، انتشارات زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران. لغت‌نامه دهخدا. انتشارات دانشگاه تهران
- رواقی، علی (۱۳۶۵) ترجمه مقامات حریری در قرن هفتم، مترجم نامعلوم، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید رواقی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴) دفتر ایام. انتشارات علمی
- (۱۳۷۱) سیری در شعر فارسی. انتشارات علمی
- (۱۳۷۸) نه شرقی نه غربی انسانی. انتشارات امیرکبیر
- (۱۳۷۹) حدیث خوش سعدی. چاپ اول. انتشارات سخن
- سعدی، مصلح‌الدین عبدالله (۱۳۶۸) گلستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- (۱۳۶۳) بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- (۱۳۶۳) کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. انتشارات امیرکبیر
- صائب تبریزی، میزا محمد علی (۱۳۷۰) دیوان اشعار، ج ۱، به کوشش محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- گلشاهی، طواق‌گلدی (۱۳۸۷) ترجمه مقامات حریری، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۶۲) شناختی تازه از سعدی، شیراز، انتشارات نوید.
- نظامی (۱۳۸۴) مخزن الاسرار. تصحیح وحید دستگردی. نشر قطره
- یاقوت حموی (۱۹۸۸) معجم الادباء. ج ۶. بیروت. دار احیاء التراث العربی
- نشریه
- نامور مطلق، بهمن. تأملی بر نظریه بینامتنیت رولان بارت. روزنامه ایران. اخذ از اینترنت